



روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران
صاحب امتیاز و مدیر مسئول: مهدی رحمانیان
نشانی: میدان آرژانتین، خیابان زاگرس، پلاک ۹، ساختمان شرق، طبقه همکف
تلفن: ۸۸۶۵۴۳۹۱-۲۰۰۲ نامبر: ۸۸۸۸۰۷۱۹-۰۹ تلفن آگهی‌ها: ۸۸۶۵۸۵۷۵
امور مشترکین: تلفن: ۸۸۸۱۴۲۳۰-۳۲ نامبر: ۸۸۸۶۱۲۷۹
توزیع: شرکت پیام‌رسان پیروز تلفن: ۵-۶۶۱۸۲۱۳۰
چاپ: نشر روزتاب تلفن: ۴۴۵۴۵۰۷۶
www.sharhnewspaper.ir

تهران: آذان ظهر ۱۱:۴۹ آذان مغرب ۱۷:۱۸ آذان صبح فردا ۵:۱۳ طلوع آفتاب ۶:۴۰

قطعه ۲۰۳

مورتال کمبت

پوریا سوری

■ از عوارض تنهایی یکی همین است که بدون دلیل به خودت گیر می‌دهی و تلاّش می‌کنی خودت را مجاب کنی که انسان بد یا خوبی هستی! اول مجاب شدم آدم بدی هستم. کلی هم دلیل ردیف کردم که هر کدام از نظر خودم می‌توانست حبس ابد داشته باشد چه برسد به گیر افتادن در آسانسور و سقوط به نامتناهی ظلمات! نفر اولی که می‌توانست آه کشیده باشد، «میو خانوم» یا همان مینو خانم بود. البته از آنجایی که من همیشه روابط حسنه‌ای با او داشته‌ام، بعدی می‌دانم فهمیده باشد که ایده تغییر نام او از مینو به میو کار من بوده است. در مورد شوت کردن گریه‌اش در لکه روغن هم که فقط من بومد و گریه گریه‌المنظرش فقط در شرایطی که گریه به حرف آمده و داستان را تعریف کرده باشد، امکان دارد که میو خانوم به نقش من در آن سوءقصدی بی‌برد، با این حساب کل قضیه آه کشیدن میو خانوم منتفی است. نفر بعدی که می‌توانسته آهش تا این حد درگیر شود، بدون شک «سروش» است. سروش پسردایی کوچکم است. مهر امسال به کلاس سوم راهنمایی رفته و از لحاظ رفتار انسانی اگر بخواهم توصیفش کنم از آن دست جانورهایست که از دیوار راست بالا می‌رود، بچه همسایه را کتک می‌زند، روی صندلی معلمش آدمس می‌چسباند و کیسه نمک را داخل خورشت میهمانی مادرش خالی می‌کند. خلاصه آنکه علیرمان خانی است برای خودش.

قصه کینه گرفتن سروش از من بر می‌گردد به شب چله سال گذشته که همه خانواده از کوچک و بزرگ منزل خان دایی میهمان بودند. از بچه شیرخواره گرفته تا منی که در ابتدای دهه چهارم زندگی هستم. همه بچه‌های خانواده پرجمعیت ما حاضر بودند و لیگ پلی‌استیشن هم از سر شب راه افتاده بود. سروش قهرمان دوره گذشته، یکی یکی تمام بچه‌های قلیبل را دراز کرد و اشک جمعیت مدیدی از بچه‌نمها را راه انداخت. خودش هم با تفاخر به این قهرمانی می‌خندید و دایی گرامی ما هم از اینکه رنگوله پای تابوتش چنین شیر نری است، کیف می‌کرد. نمی‌دانم روی چه حسایی در میان هاراهارای برنده شدن سروش، از دهانم پرید اگر من را بربری قهرمانی‌ات حساب است! همه اولش خندیدند که تو مگر از پلی‌استیشن سر درمی‌آوری و به بچه می‌بازی و کتف می‌شوی.

اما من نشستم و کنسول بازی را دستم گرفتم و سروش را به دوئل فراخواندم. آنقدر خاطره روشنی الان در ذهنم ندارم فقط یادم هست که از فوتبال گرفته تا ماشین مسابقه و باشگاه مشت‌زنی یکی پس از دیگری سروش به شکل فضاقت‌باری باخت و چشم و ابرو آمدن‌های مادرم و خان‌دایی و دیگر افراد فامیل هم که هوای بچه را نداشته باش! نتوانست کمی از شهوت برد را در من بکاهد و مثل عقده‌ای یکی پس از دیگری بچه را لت و پار کردم. قافله خندیدن من و کُری خواندن و دور اتاق خرچین‌هایم، موجب شد بچه هرچه قدر هم سعی کرد غرورش را حفظ کند نتوانست و زد زیر گریه!

البته تقصیر من هم نبود. یاد دوران بچگی‌ام افتاده بودم و دستگاه سگا و نینتندوی که هیچ وقت نداشتم. مجبور بودم پول خوراکی‌هایم را خرج نکنم تا هر روز بعد از مدرسه بروم پارک شهر و «مورتال کمبت» بازی کنم. آن موقعی که داشتم با ضرایب مختلف حریفم – سروش – را از پا درمی‌آورد، دقیقاً یاد «روس لی» مورتال کمبت افتاده بودم که عجب کاراکتر افسون‌کننده‌ای داشت. روی دو پا بلند می‌شد و...

حالا که دیوارهای آسانسور به شدت گرم شده و از بیرون هم نور قرمز با هرم گرما به داخل می‌زند و راه نفسم را سد می‌کند، همین حالا که دارم روی پنجه، پا پا می‌کنم تا کف پاهایم بیشتر از این نسوزد آرزو دارم سروش کنسول بازی را دوباره دسش می‌گرفت و با کاراکتر «مرد یخی» مورتال کمبت مرا در این آسانسور در حال ذوب شدن، منجمد می‌کرد. شاید جسم یخ‌زدام را روزگاری دیگر مثل کاراکترهای انیمیشن «عصر یخی» انیماتوری زنده می‌کرد و دنبال بلوطی، فندقی، پسته‌ای، چیزی روانه می‌کرد.

ادامه این داستان را دوشنبه‌ها در همین ستون بخوانید

برش از اخبار

جنجال سریال داستایوفسکی در روسیه

■ شرق: سریال هشت‌قسمتی که در صدونودمین سالروز تولد فئودور داستایوفسکی، در «روسیه فدرال» پخش شد به دلیل نشان دادن واقعیات عریان زندگی شخصی و اجتماعی او، موجی از مخالفت را در مخاطبان این سریال برانگیخت. در این فیلم ۳۰ سال از زندگی داستایوفسکی به عنوان فعال سیاسی و تبعیدشده را نشان می‌دهد.

روایت «احمد شاملو» از نقش «آیدا» در خلق آثارش

مجموعه این آثار حاصل تلاش و پایداری خود وی (آیدا) در حد ایثار و از خود گذشتگی کامل او بوده است و از این گذشته نه تنها خود او در شرایطی به راستی باور نکردنی در ایجاد و آفرینش این آثار سهم تمام داشته بل که با وسواسی عاشقانه برگ برگ آنها را فراهم آورده، طی سالیان دراز



عکس میناد پنهانی، شرق

عمر آیدا دراز باد

نظارتی خوشایند و بی‌آزار داشت. از راه لطف غذای مناسب او را آماده می‌کرد و سیگار را از دسترسش کنار می‌گذاشت به این امید که شاملو کم‌تر از دود خود را بیازارد. نوشته‌های او را با کنوئیس و با خط خوش بازنویسی می‌کرد. برای او همسر، معشوق، دوست مهربان، مراقب و پرستاری دل‌سوز بود. تا آخرین ساعات زندگی‌اش از کوشش برای رفاه او کوتاهی نکرد و پس از چند سالی که از مرگ او گذشته است همچنان او را فراموش نکرده و همیشه با احترام از او یاد می‌کند همانگونه که هنوز هم همه دوستان‌ران شعر، این شاعر عزیز خود را فراموش نکرده‌اند و به یادش هستند. و کلام آخر اینکه تاثیر شعر پربار و آموزنده شاملو را در زندگی آیدانی‌می‌توان ندیده گرفت. ما دوستان شاملو و آیدا می‌بایست قدردشنس زحمات آیدا برای فراهم آوردن یک زندگی آرام و دور از جنجال برای شاعر خوبمان، باشیم. عمر آیدا دراز باد که همانگونه که پیش‌تر گفتیم نیمه دیگر شاعر زمان ماست.

سیمین بهبهانی

شاملو که راوش شاد، از نظر من یک نیمه دیگر داشت که آن نیمه آیدا بود. زندگی آیدا با او در کار شاعری‌اش موثر بود. زندگی او بعد از آیدا رنگ و بوی دیگری گرفت و فصل زمستانی زندگی‌اش پس از آیدا بهار شد. آیدا در واقع تنظیم‌کننده ساعات زندگی شاملو بود. برای هر کارش وقتی تعیین می‌کرد و برای هر نوشته او دفتر و قلم خاصی آماده داشت. میزهای نوشتن او متفاوت بود. برای کتاب کوچهای صندلی و میز خاصی آماده کرده بود و نوشته‌های شاملو را روی آن آماده می‌گذاشت و قلم و کاغذ را هر بار نزدیک دستش می‌آورد تا برای نوشتن‌های بعدی‌اش شرایط مهیا باشد. همین‌طور برای شعر و مقالاتش جایگاه مناسب دیگری تهیه دیده بود. آیدا بر همه زندگی شاملو

«رکسانا»ی شاملو

حمایت‌های بی‌دریغ خود او را به پیش رانده و به اوج می‌رساند. من در کتاب «مسحج مادر» هم به این نکته اشاره کردم که به رغم نبوغی که در احمد شاملو نهفته بود اگر آیدا در نیمه زندگانی‌اش ظاهر نمی‌شد هرگز نمی‌توانست نبوغ‌اش را آشکار کند و شاملویی بشود که همه ما او را به عنوان شاعری ملی می‌شناسیم و دوست‌اش می‌داریم درود بر آیدای فداکار و مهربان که همان «رکسانا»ی گمشده شاملو است و خوش‌باشی برای سال‌های آینده که امید است طولانی باشد.

سپاس تو را بانوی مهربان

خصوصیات هنرمندان سلوغ بودن و بی‌نظم بودن است. آیدا با نظم کم‌نظیرش آثار شاملو را حفظ کرد و به آنها سر و شکلی منظم و قابل انتشار داد. هر آنچه از شاملو باقی مانده محصول تلاش لحظه به لحظه آیداست. از همین جهت است که همیشه می‌گویم، همه کسانی که شاملو را دوست دارند مدیون آیدای هستند در سال‌های آخر عمر شاملو، هرگز لیخند از لبهای آیدا محو نشده لیخندی که از ته دل نبود اما هنگام پذیرایی از احمد و دوستانش همیشه هاله‌ای بود که غم‌های او را پنهان می‌کرد. دوستان و علاقه‌مندان شاملو که تعدادشان هم زیاد بود و بی‌دریی به ملاقات شاملو می‌آمدند، غیر از مدارا و پذیرایی صمیمانه، چیزی از جنس کج خلقی و گلایه از آیدا سراغ نداشتند. زنی استثنایی، فروتن، خیرخواه، با پزل و بخشش و خلاصه با تمام ظرافت‌های یک زن ایرانی. احمد با آن نبوغ استثنایی‌اش، حتما سخت راضی می‌شده اما آیدا توانست او را تا آخر عمر راضی نگه دارد. از آنجایی که خودم زن هستم اگر قرار باشد روزی الگویی به عنوان همسر نمونه برای یک هنرمند معرفی کنم، حتما آیدا را مثال خواهم زد. ما همیشه در کنار نویسنده‌ها، شعرا و هنرمندان بزرگ، زنان عاشق و فداکاری را می‌بینیم که همه جوره با مردشان همکاری و همدلی می‌کنند، اما تا به امروز که صفحات تاریخ را ورق می‌زنم، عکسش را پیدا نمی‌کنم. حالا باید افسوس بخوریم که چطور مردی پیدا نمی‌شود که با زن هنرمندش همدلی کند و آثار او را همچون گنجینه‌ای بارزش حفظ کند. آیا تعداد هنرمندان زن کم است؟ و یا مردان آنها را آنقدر مقتدر می‌دانند که انگار از همکاری و همدلی بی‌نیازند؟ سپس می‌گویم تو را ای بانوی مهربان که شاعر عزیز ما را تا آخرین لحظه مراقبت کردی و حتی در سخت‌ترین لحظات، تنهایش نگذاشتی.



دوشنبه ۲۲ آبان ۱۳۹۰، ۱۷ ذی‌الحجه ۱۴۳۲، ۱۴ نوامبر ۲۰۱۱، سال نهم، شماره پیاپی ۱۲۹۲، شماره ۴۶۹ دوره جدید، ۲۰ صفحه

رقابت هفت اثر برای جایزه کتاب سال شعر جوان

داوران مرحله نهایی پنجمین دوره کتاب سال شعر جوان (جایزه قیصر امین‌پور) از بین ۲۱ عنوان کتاب راه‌یافته به مرحله پایانی این جایزه، هفت کتاب را به‌عنوان نامزدهای نهایی این جایزه معرفی کردند: از ماه تا ماهی/ پانتا صفایی، بر یادگار قمری همخون/ علی عباس‌نژاد، بی‌حواس‌ترین زن دنیا/ منیره حسینی، عکاس دوره‌گرد/ حامدر حتمی، گوشه‌ای در اصفهان/ جواد زهتاب، مردن به زبان مامری/ اروجا چمنکار، مشت‌ی سنگ میان سطرها/ هاجر فرهادی، مراسم اختتامیه و معرفی کتاب سال که اول آذر در خانه هنرمندان ایران برگزار خواهد شد.



به دلیل تغییرات زیستگاه در لهران ظرف ۷۰ سال، کلاغ، جای یاکریم و سیرقا را گرفته است

تالار اصلی

صنف باید و رای سلیقه‌ها عمل کند

برای صدور چنین بیانیهای موج‌تر می‌نمودند. چه اضرائی داریم که شبیه ارگان‌های دولتی عمل کنیم که یکی از فعالیت‌های‌شان صدور مجوز است؟ البته با وجود موضع‌گیری خانه تئاتر درخصوص سازمان تئاتر یعنی هرچه دولتی‌تر شدن آن، چندان تعجبی هم از انجمن بازیگران تئاتر نداریم که خود را شبیه ارگان‌های دولتی کنند.

اظہار نظر درخصوص موج جدید حضور بازیگران سینما برای جلب مخاطب، نیاز به بحث و آسیب‌شناسی بیشتر دارد که می‌توان این پدیده را تحلیل کرد. حتی اگر این اتفاق را یک جریان منفی هم سازد و اینکه ظاهرا همه تصمیم‌گیری‌ها در حوزه حق و حقوق بازیگران تئاتر انجام گرفته و تنها در این حوزه بیانیہ صادر نشده بود، که شد.

در اولین برخورد این سوال از ذهن می‌گذرد که مگر در حوزه سینما، بازیگران تئاتر از کسی اجازه حضور گرفته‌اند که اینک در یک اقدام تلافی‌جویانه باید بازیگران سینما چنین کنند؟ در تئاتر و سینما تنها جایی که شرط و شروط برای حضور در زمینه دیگر گذاشته شده، ساخت فیلم بلند و کارگردانی سینماست که شرط حضور در آن را تجربه چند فیلم کوتاه می‌دانند، آن هم صرفا نه فقط برای ورود اهالی تئاتر که برای تعدادشان هم زیاد بود و بی‌دریی به ملاقات شاملو و درضمن در آنجا هم حسن نیت خود را با حضور چند کارگردان تئاتر، بدون تجربه فیلم کوتاه نشان داده‌اند که نمونه‌های آن ورود چند کارگردان تئاتر به عرصه سینما، تنها با توجه به پیش‌زمینه‌های تئاتری‌شان و بدون ارایه فیلم کوتاه بوده است. اگر نیاز به صدور بیانیہ بود شاید انجمن کارگردانان تئاتر،

اداره می‌شود. پس اگر این بحث بر این اساس که به چه بازیگری چقدر می‌دهند هم باشد، باز ایین مقوله، مقوله‌ای شخصی است که جای بحث باقی نمی‌گذارد و حرف آخر اینکه صنف، باید و رای سلیقه‌ها عمل کند، درحالی‌که این بیانیہ کاملا سلیقه‌ای است.



دکه

چلچراغ با جلدی گیرنده

این شماره چلچراغ درباره نامزدی محمود دولت‌آبادی نویسنده شهیر ایرانی برای جایزه بوکر آسیایی است.

رمان «زوال کنسل» دولت‌آبادی در کتابر ۱۲ رمان از ژاپن، چین، هند، پاکستان، و بخشان و نتگلاش برای

کسب این جایزه رقابت می‌کنند. در دیگر صفحات چلچراغ نیز مطالبی درباره اتفاقات سینمایی و اجتماعی هفته در دسترس علاقه‌مندان قرار گرفته‌است.



اجاق «بوجاق» کور می‌شود!

محمد درویش



■ نامش را نمایشگاه بزرگ پرندگان نادر جهان نهاده‌اند، زیرا به رغم مساحت اندک‌ش که از ۳۲۵۰ هکتار بیشتر نیست، توانسته منزلگاهی امن و شکوهمند برای ده‌ها هزار پرنده از ۲۳۹ گونه پدید آورد؛ پرنده‌گانی که در طول دست‌کم ۳۰۰ سال گذشته، همه پاییزها میهمان تالاب بوجاق در حوالی بندر کاشیهر واقع در استان گیلان بوده‌اند. یادمان باشد که مجموعه پرندگان شناسایی شده در ایران، اعم از اینکه بومی باشند، فصلی باشند یا مهاجر از ۵۲۰ گونه تجاوز نمی‌کند. بنابراین مجموع پرنده‌گانی که در عرصه محدود بوجاق دیده شده‌اند، نزدیک به نیمی از کل پرنده‌گانی را تشکیل می‌دهد که در قلمرو پهنساور ایران شناسایی شده‌اند. تامل‌برانگیزتر آنکه مجموع گونه‌های پرنده در قاره سبز هم با رقم شناسایی شده در ایران زیاد تفاوتی ندارد. گفتنی آنکه در بوجاق برای نخستین بار، دو گونه از پرندگان با الم‌های «طرقه کوهی» با نام علمی – Mont cola Saxatitilis و «چچک ابلق» با نام علمی Oenanthe Pleachanka شناسایی شده‌اند.

همچنین پرنده نادر «شناساگر بلوطی» غاز یا زرد، غاز پیشانی سفید کوچک، فالاروپ و عروس غاز از نمونه‌های دیگر پرندگان کمیاب در این منطقه به شمار می‌آیند. اینها را گفتم تا توجه شما خواننده گرامی روزنامه وزین «شرق» را به یک واقعیت بزرگ جلب کنم: اینکه تالاب بوجاق؛ این منزلگاه افسانه‌ای شمال زرخیز کشور، ممکن است همین روزها از بی‌تفاوتی یا بی‌کفایتی من و تو از میان برود تا به بهانه‌اش بندرگاهی سه منظوره و مجهز به سینما در دل تالاب رونمایی شود! تالایی که آنقدر مهم بود تا در سالل ۱۳۵۴ بخشی از آن به وسعت ۵۰۰ هکتار به عنوان «لاگون کاشیهر» در سیاه تالاب‌های بین‌المللی کنواسیون رامسر هم به ثبت برسد و آنقدر مهم‌تر هم بود که از ۹ سال پیش، تمامی قلمرواش واجد بیشترین درجه حفاظت تلقی شده و به یگانه پارک ملی «خشکی دریایی» بوجاق تغییر نام دهد.

بله تالاب زیبای بوجاق، نه تنها از اسفندماه ۱۳۸۸ بدل به بزرگ‌ترین پارک زیبالدانی ایران شد، بلکه اینک به بهانه توسعه بندر صیادی کاشیهر – که از سال ۱۳۷۷ تأسیس شده است– می‌رود تا برای همیشه ماهیبت وجودی خود را از دست بدهد. در همین راستا، سخنان مدیرکل دفتر محیط‌زیست و توسعه پایدار وزارت جهاد کشاورزی، غلام‌رضا میرکی بسپار روشنگرانه است. وی در گفت‌وگو با روزنامه همنشهری در هفته گذشته گفت: این منطقه همواره مشکل رسوب داشته و به‌دلیل جریان غرب به شرقی که در دریای خزر وجود دارد، بار رسوبی بسیار بالایی را در دهانه و مصب بندر کاشیهر شاهدیم؛ به‌طوری که نگهداری این بندر به هزینه سنگینی نیاز دارد و همواره با مشکل نگهداری دهانه بندر برای تأمین عمق «ایخور» برای تردد شناورها مواجه بوده است. اینک برای حل این مشکل مصوبه‌ای در سفر دوم هیات دولت به استان گیلان به تصویب رسید تا این بندر به بندر چندمنظوره تبدیل شود. مصوبه‌ای که خود بر ابعاد مشکل خواهد افزود؛ زیرا عمق ایخور باید دست‌کم به هشت متر و عرض دهانه ورودی بندر به بیش از ۲۰۰متر افزایش یابد. این درحالی است که اکنون عمق ایخور حدود یک متر و دهانه ورودی حدود صد متر است. اما از آنجایی که این تالاب آبریزگاه مستقیمی ندارد و با آن از طریق زهکشی تأمین می‌شود، افزایش عمق ایخور و تعریض دهانه رودخانه، نیازمند لایروبی در حجم بسیار زیادی است. در عین حال، آمیختگی آب شور خزر با آب شیرینی که در تالاب وجود دارد، بوم‌سازگان تالایی را کاملا تغییر ماهیت داده و آن را به یک اکوسیستم دریایی تبدیل می‌کند. حیرت‌انگیزتر اینکه این عملیات در حالی از بسوی اداره بادر و دریانوردی گیلان آغاز شده که هنوز گزارش ارزیابی زیست‌محیطی این پروژه ارایه نشده و اداره کل محیط زیست استان گیلان هم ظاهرا با چنین طرحی ابراز مخالفت کرده است!

حال این پرسش قابل طرح است که ما تا کجا و تا چه موقع باید بر طبیعت ارزشمند خود به بهانه توسعه نامتوازن و ناپایدار چوب حراج بزنیم؟ آیا تازیان‌هایی که امروز اندام لرزان بوجاق را دارد می‌لرزاند و بی‌اجاق می‌کنند، درپوز بر سر گاوخونی و بخشگان و شادگان قرو نیابوریم و فردا انزلی، آلاگل و آلساگل را در انتظارش قرار ندهادیم؟ شعا به من بگویید: زیستن در سرزمینی که پرندهای در آن برنمی‌زنند، تالایی در آن نمی‌جوشد و رودخانه‌ای در آن جاری نمی‌شود، چه امتیازی دارد؟